

حسین هرسیج - مریم سیدی*

چکیده:

این مقاله بر آن است که به مقایسه تحلیلی سیاست خارجی آلمان در دو بحران افغانستان و عراق بپردازد. روشی که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است، روش تحلیلی-مقایسه‌ای است. پس از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، آلمان همبستگی تمام عیار خود را از ایالات متحده اعلام کرد و در جنگ علیه نیروهای طالبان مشارکت فعالی از خود نشان داد، اما در جنگ عراق به موضع‌گیری در مقابل سیاستهای ایالات متحده پرداخته و از اعزام نیروهای نظامی خود به این جنگ خودداری کرد. این مسأله بر روابط آلمان و ایالات متحده به شدت تأثیر گذاشت و روابط دو کشور به تیرگی گرایید. یافته‌های این مقاله نشان می‌دهد که در بحران افغانستان به دلیل پشتیبانی افکار عمومی جهانی، در داخل آلمان نیز روشنفکران جامعه آلمان، احزاب مختلف از جمله حزب سبزها و همین‌طور افکار عمومی به حمایت و هم‌دردی با ایالات متحده برخاستند، اما در بحران عراق به دلایل مختلف از جمله منافع اقتصادی آلمان و همین‌طور آگاهی افکار عمومی مبنی بر اینکه اهداف اعلانی آمریکا مانند رسیدن به آزادی، دموکراسی و حقوق بشر، بهانه‌ای برای استمرار سلطه جویی آمریکاست، و همین‌طور مخالفت برلین با جنگ پیش‌دستانه که آن را مغایر با حقوق بین‌الملل می‌دانست، باعث شد که آلمان این بار به مخالفت با سیاستهای آمریکا بپردازد.

کلیدواژه‌ها: سیاست خارجی آلمان، سیاست خارجی ایالات متحده، بحران افغانستان،

بحران عراق

* عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان - کارشناس ارشد روابط بین‌الملل

فصلنامه مطالعات خاور میانه، سال شانزدهم، شماره ۱، بهار ۱۳۸۸، ص ۸۹-۱۱۰

از آنجا که آلمان یکی از کشورهای مهم و اثرگذار در نظام بین الملل است و در روابط فراآتلانتیکی اروپا نقش بسزایی را ایفا می کند، رفتار این کشور در عرصه سیاست خارجی از اهمیت خاص خود برخوردار است. در این مقاله مقایسه رفتار سیاست خارجی این کشور در دو بحران افغانستان و جنگ سوم خلیج فارس مورد بررسی قرار می گیرد. در بحران افغانستان که پیامد حوادث ۱۱ سپتامبر بود، ایالات متحده درگیر جنگ شد؛ جنگی که از دید این کشور به حق دفاع از خود تعبیر شد، بنابراین اعضای ناتو را ملزم به حمایت و پشتیبانی از هم پیمان خود می نمود. آلمان نیز به حمایت از ایالات متحده پرداخت که پشتیبانی آلمان، هم شامل جنگ در افغانستان و هم مبارزه با تروریسم در ابعاد جهانی می شد، اما در بحران عراق رفتار سیاست خارجی ایالات متحده در نظر سیاستمداران آلمانی چیزی جز ماجراجویی تعبیر نشد. محور اصلی بحث در اینجا عملکرد سیاست خارجی آلمان در برابر سیاستهای ایالات متحده است. رفتار سیاست خارجی آلمان در دو بحران در تضاد کامل با یکدیگر بود که در این پژوهش تلاش می شود به این سؤالات پاسخ داده شود: چرا سیاست خارجی آلمان در بحران افغانستان با خواسته های ایالات متحده سازگاری داشته است؟ چرا آلمان با سیاستهای ایالات متحده در بحران عراق مخالفت کرد؟ فرضیه بر آن است که علاوه بر افکار عمومی و مسایل داخلی آلمان که نقش بسزایی در تعیین رفتار سیاست خارجی این کشور داشته است، تفاوت درک دو کشور از تهدید، به ویژه در بحران عراق در تعیین رفتار سیاست خارجی آنها نقش داشته است. براساس سؤالات و فرضیه ذکر شده، مقاله در دو قسمت کلی طراحی شده است: در قسمت اول به موضع گیری آلمان در بحران افغانستان پرداخته می شود و در قسمت دوم، سیاستهای آلمان در رابطه با بحران عراق مورد بررسی قرار می گیرد.

موضع گیری و عملکرد آلمان در بحران افغانستان

یک روز پس از حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر، پیتراشتروک،^(۱) رئیس سابق

1. Peter Struck

فراکسیون حزب سوسیال دموکرات، در برابر مجلس ملی آلمان بیان کرد: «آنچه مردم آلمان به آن فکر کردند این بود که ما همه آمریکایی هستیم! آنچه در ایالات متحده رخ داد ممکن بود در برلین یا لندن اتفاق بیفتد.»^۱ آلمان در پاییز ۲۰۰۱ روشی مسالمت آمیز و مسئولانه، آن گونه که مورد انتظار آمریکایی ها بود، از خود نشان داد. وزیر کشور آلمان، اتو شیلی،^(۱) برای بیان احساس هم دردی خود با مردم آمریکا به مقامات ایالت های آلمان دستور برپایی پرچم عزا صادر کرد. یک هفته بعد از حملات تروریستی، یوشکا فیشر^(۲) وزیر امور خارجه آلمان نیز به واشنگتن و نیویورک پرواز کرد تا در آنجا هم دردی و همبستگی آلمان را اعلام کند. در یک حرکت نمادین، فیشر یک چک اهدایی به مبلغ ۱۰۰ هزار دلار به مأموران آتش نشانی شهر نیویورک بخشید و دیدار از مرکز نگهداری بازماندگان و قربانیان مرکز تجارت جهانی نیز جزو برنامه سفر وی بود. علاوه بر این، صدراعظم آلمان در ۱۲ سپتامبر حمایت کامل آلمان را از ایالات متحده تضمین نمود و در دو بیانیه دولتی در ۱۲ و ۱۹ سپتامبر صدراعظم آلمان بر همبستگی کامل آلمان در این رابطه تأیید کرد. حکومت شرودر پس از حملات، قول همکاری نظامی را مطرح نمود:

«همان طور که می دانیم هر حقی، وظیفه ای را نیز در بر می گیرد. متقابلاً عکس آن نیز صدق می کند. طبق وظیفه ای که ما در پیمان خود (ناتو) بر عهده داریم، حقی هم وجود دارد و این حق، حق برخورداری از اطلاعات و مشورت است. ما به عنوان آلمانی ها و اروپایی ها، خواهان این هستیم با هر گونه اقدام ضروری به یک همبستگی تمام و کمال با ایالات متحده آمریکا دست پیدا کنیم. من تأکید می کنم، آلمان برای خطرات، حتی خطرات نظامی آماده است اما برای ماجراجویی خیر.»^۲

پس از ۱۱ سپتامبر، سیاست خارجی اروپا، مدیریت بحران جهانی شدن و سیاست امنیتی گسترش اروپا، همگی در متن جدیدی قرار گرفت و این شرایط جدید همان مبارزه با تروریسم جهانی بود. دولت در وهله اول به فکر همکاری با ایالات متحده بود. به همین خاطر

1. Otto Schily
2. Joschka Fischer

بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر شرودر اعلام کرد: «اگر ما الان همکاری نکنیم برای سالها بیرون از بازی خواهیم بود.» صدراعظم آلمان ۱۱ سپتامبر را به عنوان فرصتی برای این می دانست که موقعیت آلمان در سیاست بین الملل را بیش از هر چیز با نگاهی به ایالات متحده تثبیت کند. به همین دلیل، حتی پیشنهاد داد که نیروی نظامی نیز در حجم گسترده در اختیار ایالات متحده بگذارد.^۳

آلمان در اکتبر ۲۰۰۱ همواره به ایالات متحده نزدیک بود، به طوری که رئیس جمهور آمریکا قبل از حمله به افغانستان، صدراعظم آلمان را در جریان قرار داد و شرودر نیز بار دیگر همبستگی کامل آلمان را تضمین نمود. در مکالمه تلفنی میان بوش و شرودر که بعداً منتشر شد، از ۱۹ سپتامبر موضوع اصلی روابط آمریکا و آلمان مسأله مشورت بود. بوش در این مکالمه تضمین کرد که ارتباط تنگاتنگ دو کشور ادامه پیدا می کند. آنچه برای آلمان اهمیت داشت، نشان دادن همبستگی خود با ایالات متحده بود و در عین حال می خواست به عنوان یک شریک برابر با ایالات متحده به رسمیت شناخته شود و در یک برداشت جدید به عنوان یک بازیگر مسئول در کنار ایالات متحده حضور داشته باشد و در نهایت، جنگ و نظامی گری دیگر در آلمان یک تابو نبود.^۴ ده روز پس از حملات تروریستی، یک واحد ویژه از نیروهای فرماندهی آلمانی به منطقه اعزام شدند. شارپینگ،^(۱) وزیر دفاع آلمان، در این رابطه اذعان داشت که یک تیم پشتیبانی از بحران، از جانب ارتش آلمان به سفارت آلمان در پاکستان اعزام شد. رسانه های آلمان این اقدام را اولین قدم در راستای همبستگی آلمان و ایالات متحده اعلام کردند و با اعزام این واحد ویژه، امکان انجام مأموریت مشترک میان دو کشور فراهم شد. در اول اکتبر ایالات متحده فهرست خواسته های خود را که شامل هشت گام علیه تروریسم در سرزمینهای اعضای ناتو می شد، به هم پیمانان ناتو ارائه کرد.^۵

در تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۰۱، عملیات نظامی آزادی پایدار^(۲) آغاز شد که آلمان با واحدهای مختلف ارتش در این عملیات شرکت کرد. به درخواست ایالات متحده، مجلس ملی آلمان در

1. Scharping
2. Enduring Freedom Operation

تاریخ ۱۶ نوامبر با رأی اعتماد طبق ماده ۶۸ قانون اساسی، با مشارکت آلمان موافقت کرد.^۶ این سیاست از طرف کلیه احزاب مجلس ملی آلمان به غیر از دو نماینده حزب چپ مورد موافقت قرار گرفت.^۷ این عملیات نظامی، مأموریت از جانب سازمان ملل نبود، بلکه با هدف دفاع از خود انجام می گرفت. مشارکت در عملیات آزادی پایدار صرفاً شامل افغانستان نمی شد، بلکه برای مبارزه با تروریسم در مناطق مختلف جهان بود. در ۹ اکتبر صدراعظم آلمان با یک سلسله پیشنهادهای حمایتی به ایالات متحده سفر کرد که طبق اظهارات دولت آلمان، در اختیار گذاشتن هواپیماهای تجسس از راه دور دریایی و نیز در اختیار گذاشتن هواپیماهای حمل و نقل ترانسال^(۱) توسط آلمان، جزو آنها بود. در این بین هواپیماهای آتلانتیک به علت تکنیک تجسسی بسیار بالا برای مبارزه با ترور، می توانستند برای ایالات متحده جالب باشند. طبق سخنان سخنگوی دولت آلمان، صدراعظم نمی خواست منتظر خواسته های آمریکا بماند، بلکه خود فعالانه کمکهای آلمان را تقدیم می کرد. در همین اثنا، شرودر مردم آلمان را برای مأموریت نظامی آماده کرد و آشکارا به واشنگتن پیام می فرستاد که اینکه آنچه تاکنون در همبستگی فعال به انجام رسانده ایم به معنی انجام همه آنچه می توانسته ایم نیست؛ دیگر اینکه همه آن چیزی نیست که به ما مربوط می شود. در ابتدای نوامبر، دولت آلمان بلافاصله به خواسته آمریکا مبنی بر حمایت نظامی از جانب آلمان عکس العمل نشان داد و در کل می بایست ۳۹۰۰ سرباز ارتش آلمان به مأموریت اعزام می شدند. منطقه مأموریت شامل: شبه جزیره عربستان، آسیای مرکزی، آفریقای شمالی و منطقه مأموریت دریایی مجاور می شد. هزینه این مأموریتها چیزی حدود ۲۵۰ میلیون یورو شد.^۸ زمانی که در اثنای جنگ با طالبان، حزب سبزها و حزب سوسیال دموکرات به انتقاد می پرداختند، شرودر نسبت به نقض همبستگی با ایالات متحده هشدار می داد. برای بسیاری از طرفداران سبزها، همکاری در اقدامات نظامی در جنگ با طالبان مشکل تر از جنگ کوزوو به نظر می رسید. بعد از اینکه آمریکا موفق شد حکومت طالبان را شکست دهد، شرودر و فیشر این مسأله را مورد تأکید قرار دادند که بهتر است با تروریسم در افغانستان بیشتر از طریق

1. Transall

خدمات انسانی و اقتصادی به مبارزه پرداخت تا مسایل نظامی. احزاب سوسیال مسیحی و دموکرات مسیحی نیز با این مسأله موافقت کردند و خواستار این شدند که با ابزار مالی بیشتر کمک کنند، در غیر این صورت همبستگی کامل بدون کمک مالی بی تأثیر می ماند. ۲۵۰ تن از سربازان ارتش آلمان در نظارت هوایی با سیستم آواکس ناتو مشارکت داشتند. در این عملیات به آرامی تغییرات رو به افزایش ارتش آلمان از یک ارتش دفاعی به ارتشی با فضای مأموریتی جهانی آشکار بود.^۹

با ابتکار حکومت آلمان در نوامبر/ دسامبر ۲۰۰۱، اعزام نیروهای چندملیتی صلح برای افغانستان توسط سازمان ملل متحد به تصویب رسید. حزب سبزها با در اختیار گذاشتن ۱۲۰۰ سرباز که بیشترین سهم برای نیروهای صلح بعد از انگلستان بود، موافقت کردند.^{۱۰} مأموریت نیروی دریایی آلمان در شاخ آفریقا به همراه واحدهای انگلیسی، آمریکایی، فرانسوی و اسپانیایی به طور مشترک صورت گرفت که پایگاه مأموریتی آن در جیبوتی قرار داشت و از تاریخ ۲۰۰۲/۵/۴ تا ۲۰۰۲/۱۰/۳۱ این واحد مأموریتی چندملیتی تحت فرماندهی آلمان انجام شد که به طور دقیق تر شامل دریای سرخ از مرزهای سودان با اریتره و از میان راه آبی باب المندب، خلیج عدن و از شاخ آفریقا جلوی سواحل سومالی تا مرزهای بین کنیا و تانزانیا را شامل می شد. البته بخشهایی که جزو مأموریت کشتیهای آلمانی می شد، شامل بخش شمالی تا شاخ آفریقا بود.^{۱۱} در ابتدای دسامبر ۲۰۰۱، دولت آلمان در پترزبورگ همایش بزرگ بین المللی افغانستان را برگزار کرد و حکومت انتقالی افغانستان به ریاست حامد کرزی مشخص شد.^{۱۲} تشکیل این همایش در آلمان، اوج سیاست خارجی حکومت شرودر-فیشر بود که می توان آن را اعتماد بین المللی به این کشور دانست و این نتیجه موفقیت دیپلماسی آلمان بود. صدر اعظم و وزیر امور خارجه آلمان به عنوان نمایندگان شایسته یک قدرت غیرنظامی ظاهر شدند؛ یک قدرت غیرنظامی که همکاری نظامی نیز داشت و به تقویت سازمان ملل پرداخته و افکار جمعی را در راستای سیاست ضد ترور پیش می برد.^{۱۳}

شورای امنیت سازمان ملل متحد با قطعنامه شماره ۱۳۸۶ در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱ مأموریت برای اعزام نیروهای امنیتی بین المللی ایساف در افغانستان را به تصویب رساند.

نیروهای ایساف می بایست کار حکومت جدید افغانستان را محافظت می کردند و در پایتخت افغانستان، کابل و یا در حوالی آن مستقر می شدند. درخواست دولت آلمان برای مشارکت ارتش آلمان در ایساف توسط مجلس ملی ابتدا در ۲۲ دسامبر ۲۰۰۱ با رأی اکثریت تصویب شد.^{۱۴} شرودر بر آمادگی مشارکت آلمان در نیروهای صلح سازمان ملل در افغانستان تأکید کرد و یوشکا فیشر نیز موافقت شورای امنیت سازمان ملل در این رابطه را حائز اهمیت دانست.^{۱۵} در سال ۲۰۰۲ از جانب حکومت انتقالی افغانستان، سازمان ملل متحد و جامعه بین الملل بر سراسر اصلاح بخشهای امنیتی توافق به عمل آمد که شامل تشکیلات امنیتی مانند تشکیل ارتش جدید ملی افغانستان و پلیس چندقومیتی در افغانستان، همچنین قوانین جدید قضایی، خلع سلاح و مبارزه با مواد مخدر می شد. سرپرستی این اصلاحات به عهده برخی از کشورها تحت عنوان «ملل پیشرو»^(۱) قرار گرفت که شامل کشورهای ذی صلاح برای همکاری بودند. ترکیب بندی و تشکیل ارتش جدید افغانستان بر عهده ایالات متحده بود. در این میان بازسازی پلیس ملی و پلیس مرزی بر عهده آلمان قرار گرفت.^{۱۶}

دولت آلمان آموزش پلیس افغانستان را بر عهده گرفت و در اصلاحات و بازسازی دولت ساقط شده افغانستان فعالیت داشت. همچنین به هماهنگ کردن بخشهای مختلف در دولت آلمان در رابطه با انجام فعالیتهای چندملیتی ملل پیشرو پرداخت. آمریکایی ها تلاش می کردند در دور دوم کنفرانس پترزبرگ در دسامبر ۲۰۰۲، آلمان مسئولیت تیم بازسازی منطقه ای^(۲) را که به ابتکار ایالات متحده ایجاد شده بود، قبول کند. دولت آلمان نیز با ایالات متحده توافق داشت که شکست تجربه افغانستان به معنی بازگشت این سرزمین به اوضاع آشفته جنگ داخلی در سالهای ۱۹۸۰ خواهد بود، از این رو پروژه دفاع امنیتی غرب در هندوکش به هیچ عنوان نمی بایست شکست می خورد. به همین دلیل در سپتامبر ۲۰۰۳، آلمان برای به عهده گرفتن مسئولیت تیم بازسازی منطقه ای در قندوز، در شمال شرق افغانستان، اعلام آمادگی کرد. منظور از تیم بازسازی منطقه ای این بود که حضور بین المللی

1. Lead Nations

2. Provincial Reconstruction Team/PRT

در استانهای افغانستان بیشتر شود، با این هدف که امنیت بیشتری ایجاد گردد تا بازسازی کشور تسریع پیدا کند و به این ترتیب اقتدار دولت مرکزی نیز تقویت شود. دومین تیم بازسازی منطقه ای در فیض آباد و در شمال شرق افغانستان در سال ۲۰۰۴ افتتاح شد. هر دو تیم بازسازی منطقه ای با مأموریت از طرف ایساف اجرا شدند و مضاف بر این، تحت رهبری ناتو انجام گرفتند. تیم بازسازی منطقه ای از نیروهای غیرنظامی شامل دیپلماتها، آموزش دهندگان نیروهای پلیس، نیروهای کمکی برای بازسازی، و همین طور از اعضای نظامی ارتش تشکیل شده بود. تیم بازسازی منطقه ای آلمان ابتدا برای اقدامات بازسازی که نیروهای افغانی هم در آن مشارکت داشتند مسئول بود، نه اقدامات امنیتی.^{۱۷}

بر اساس تصمیم شورای امنیت با قطعنامه ۱۵۱۰، حوزه مأموریت ایساف فراتر از کابل گسترش یافت. مجلس ملی آلمان نیز در ۲۴ اکتبر ۲۰۰۳ این مسأله را تأیید کرد که طی آن یک تیم بازسازی به رهبری آلمان در قندوز مستقر شد و ۴۵۰ سرباز در فرآیند بازسازی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی شرکت کردند. تقویت حکومت مرکزی در شهرستانها و اقدام برای ثبات و بازسازی، از اهداف این تیمها بود. در ژوئن ۲۰۰۴، دولتهای عضو ناتو تعداد تیمهای بازسازی منطقه ای را به پنج تیم افزایش دادند. پس از آن یک تیم بازسازی دیگر از طرف آلمان در فیض آباد افتتاح شد.^{۱۸} بعد از اینکه شورای امنیت حیطه مأموریت نیروهای محافظتی را از لحاظ جغرافیایی گسترش داد، در پایان سال ۲۰۰۳ آلمان تیم بازسازی منطقه ای را به قندوز و فیض آباد اعزام کرد. در جلسه سران ناتو در استانبول در ژوئن ۲۰۰۴، آلمان با گسترش منطقه مأموریت در شمال افغانستان موافقت کرد.^{۱۹} تیم بازسازی منطقه ای آلمان نه تنها در تشکیل پلیس بلکه در سایر زمینه ها مانند مبارزه با مواد مخدر و مبارزه با تروریسم، همچنین در رسانه های عمومی و در جمع آوری اطلاعات در زمینه های سیاسی و نظامی فعالیت داشت.^{۲۰}

به عنوان کمکهای موثر سریع، آلمان برنامه هایی را در راستای کمکهای بشردوستانه و کمکهای غذایی و کمبودها و کمکهای مربوط به آوارگان، مورد حمایت قرار داد. از آنجا که امکان پذیر ساختن کمکهای سریع انسانی برای نجات جان افراد محروم در اولین اولویتهای

دولت آلمان قرار دارد، این کشور در سال ۲۰۰۱، ۲۲ میلیون یورو به عنوان کمکهای سریع به افغانستان رساند. در سال ۲۰۰۲ کمکهای دیگری برنامه ریزی شدند که از آن جمله تأمین اصولی بهداشت، نوسازی مکانهایی برای آوارگان و رانده شدگان، مواد غذایی مکمل و بهبود آب آشامیدنی از شروط اصلی برای بازسازی افغانستان و بازگشت آوارگان و کاهش خطر مینها و مهماتی بود که منفجر نشده بودند. آلمان در این مورد نیز علاوه بر وسایل مین روبی، اطلاع رسانی به مردم در مورد خطرات مینها و پیش گیری از قربانی شدن توسط مینها را به اجرا رساند. وضعیت تأمین آب آشامیدنی بسیار هشداردهنده بود و تنها ۱۹ درصد مردم در مناطق شهرنشین به آب سالم دسترسی داشتند. به همین دلایل، همکاری توسعه ای آلمان برای ایجاد سازمانهای تأمین آب آشامیدنی در کابل و سایر شهرهای افغانستان انجام گرفت. در سال ۲۰۰۲ آلمان اعلام آمادگی کرد که حاضر است به طور مشترک با هلند مسئولیت رهبری ایساف را از ترکیه بگیرد. برای به عهده گرفتن رهبری ایساف، تصویب شورای امنیت سازمان ملل و تصمیم کابینه دولت و موافقت مجلس ملی آلمان نیز لازم بود. در ابتدا رهبری نیروهای ایساف به عهده انگلستان بود. از دسامبر ۲۰۰۱، ایساف حکومت افغانستان (حامد کرزی) را در حفظ امنیت کابل و اطراف آن مورد حمایت قرار داد. پس از آن ترکیه این وظیفه را در ژوئن ۲۰۰۲ به عهده گرفته بود.^{۲۱}

در فوریه ۲۰۰۳، آلمان و هلند به طور مشترک رهبری این مأموریت سازمان ملل را از ترکیه گرفتند و شش ماه بعد نیز هدایت مأموریت بر عهده ناتو قرار گرفت.^{۲۲} در ماه می ۲۰۰۴ به ابتکار آلمان یک کنفرانس بین المللی برای بازسازی پلیس افغانستان در دوحه تشکیل شد که شرکت کنندگان در آن موظف به انجام مأموریتهای طولانی مدت در افغانستان شدند. در کنار موافقت مالی به ارزش ۴۸ میلیون یورو، بین سالهای ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۷، همکاری منطقه ای و بین دولتی نیز مورد تأکید خاص قرار گرفت.^{۲۳} در چارچوب دولت سازی در افغانستان، سیاست امنیتی آلمان برای بازسازی و تقویت جامعه مدنی خواهان رعایت حقوق اقلیتها و به ویژه حقوق زنان بود. بعد از اینکه قطعنامه ۱۳۷۸ شورای امنیت به تصویب رسید، دولت آلمان از تلاشهای سازمان ملل متحد پشتیبانی کرد و وزیر امور خارجه آلمان از یک

پشتیبانی بزرگ بین المللی خبر داد که آلمان قصد دارد با ۲۵۶ میلیون مارک برای کمک بشردوستانه و بازسازی افغانستان شرکت کند.^{۲۴} در جولای ۲۰۰۴، سربازان آلمانی به شهر فیض آباد اعزام شدند. تا پایان سال ۲۰۰۴ تعداد ۲۲۴۰ سرباز آلمانی در مأموریت ایساف شرکت داشتند.^{۲۵}

موضع آلمان در جنگ عراق

در آوریل سال ۲۰۰۲، حکومت بوش صدام حسین را به عنوان اولین تهدید برای ثبات و صلح در منطقه توصیف کرد. بوش تصمیم گرفت از هر طریق ممکن با این تهدید مقابله کند، اما برلین پاسخ داد که خواست آمریکایی ها برای تغییر خشونت آمیز حکومت بغداد و جنگ پیش دستانه مغایر با حقوق بین الملل است. در برلین میزان خطر از جانب عراق آنقدر جدی ارزیابی نشد، ولی برخلاف آن واشنگتن به این مسأله اشاره داشت که عراق به زودی به سلاح اتمی دست پیدا کرده و زرادخانه های سلاحهای بیولوژی و شیمیایی را افزایش می دهد. همچنین حکومت آلمان نسبت به مخارج اقتصادی جنگ عراق هشدار داد که برای هزینه های جنگ، حدود ۱۰۰ میلیارد دلار لازم بود و برای یک اشغال طولانی سالانه حدود ۱۵ الی ۲۰ میلیارد دلار تخمین زده می شد. آلمان در تابستان ۲۰۰۲ سیاست جنگ طلبانه و فاجعه بار ایالات متحده را مورد انتقاد قرار داد. این موضع گیری آلمان در بغداد مورد استقبال فراوان قرار گرفت. دولت آلمان به این علت که رفتار حکومت بوش را غیراخلاقی و جنگ طلبانه قلمداد کرده بود، تا مدتها از جانب واشنگتن مورد انزوا قرار داشت.^{۲۶} دولت آلمان نگران آن بود که ائتلاف ضدتروریستی پس از حادثه ۱۱ سپتامبر که آلمان هم در آن شرکت داشت، با اقدام نظامی علیه عراق در هم شکسته شود.^{۲۷} پنجاه سال روابط بین حکومت آلمان و ایالات متحده آمریکا عالی بود؛ در موقعیتهای بحرانی مانند جنگ سرد و همین طور طی پروسه اتحاد آلمان هر دو حکومت به هم اعتماد داشتند.^{۲۸}

پس از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر زمانی که شرودر همبستگی کامل آلمان را با ایالات متحده اعلام کرد، اوج روابط خوب ایالات متحده و آلمان بود. اما در آغاز سال ۲۰۰۲

روابط دوجانبه به خاطر احتمال جنگ عراق رو به وخامت گذاشت. به ویژه در اثنای مبارزه انتخاباتی مجلس ملی آلمان، حکومت شرودر- فیشر مخالفت با جنگ عراق را موضوع مبارزه انتخاباتی خود قرار داد. در آغاز ماه سپتامبر ۲۰۰۲، مبارزه انتخاباتی در آلمان شروع شد. تحت فشار افکار عمومی که مخالف هر گونه احتمال جنگ بودند، استراتژیستهای مبارزه انتخاباتی حزب سوسیال دموکرات، سیاست خارجی را به عنوان وسیله ای موثر برای استفاده در مقابل سایر احزاب قرار دادند. پس از سخنرانی دیک چنی در ۲۶ اگوست ۲۰۰۲ راجع به تغییر رژیم در عراق، شرودر، در یک مصاحبه به طور واضح و آشکار بیان کرد که «دولت آلمان بر برنامه بازرسی سلاح در عراق توسط سازمان ملل مصرّ است و آلمان به هیچ عنوان در یک تهاجم علیه عراق شرکت نمی کند، حتی اگر از طرف سازمان ملل این حمله مشروعیت داشته باشد.» وزیر امور خارجه آلمان از اینکه ایالات متحده دنبال راه حلی در شورای امنیت باشد، استقبال می کرد اما آشکارا مطرح کرد که طبق برداشت آلمان هیچ جنگی براساس قطعنامه هایی که تا به حال تصویب شده اند، مشروعیت پیدا نمی کند.^{۲۹} ابزار قرار دادن موضوع عراق در مبارزه انتخاباتی، روابط آلمان و ایالات متحده را خدشه دار کرد. ابتدا شرودر از ماجراجویی آمریکایی ها در عراق صحبت کرد، سپس از کمک مالی سرباز زد و در آخر هم از مشارکت در جنگ حتی با اجازه سازمان ملل خودداری نمود. بحران بین روابط دو کشور با سخنان وزیر دادگستری آلمان رو به وخامت گذاشت؛ چرا که وی جورج دبلیو بوش را با آدولف هیتلر مورد مقایسه قرار داده بود:^{۳۰} «بوش می خواهد اذهان عمومی را از مشکلات سیاسی داخلی منحرف کند، این روش خوبی است؛ چرا که هیتلر هم همین کار را کرد.»^{۳۱} در نتیجه واشنگتن به وحشت افتاد و وزیر دفاع ایالات متحده به وزیر دفاع آلمان بی اعتنایی نموده و مشاور امنیتی ایالات متحده، کاندولیزا رایس، از «روابط مسموم» صحبت کرد.^{۳۲} تلاشهای حکومت آلمان برای ایجاد ائتلاف ضد جنگ خشم واشنگتن را علیه هم پیمانان برانگیخت. درکنگره آمریکا، آلمان مورد سرزنش قرار گرفت که آلمانها فراموش کرده اند کشور در جنگ سرد آنها را مورد پشتیبانی قرار داد، آنان فراموش کرده اند که پشتیبانی در جهت اتحاد آلمان را مدیون چه کسی هستند.^{۳۳}

از زمان جنگ عراق، آلمان در موضع مخالفت با ایالات متحده قرار گرفت و تلاش کرد که سازمان ملل به عنوان بازیگری در مرکزیت نظم جهانی چندجانبه و گزینه ای در برابر آمریکا باشد، از این روجای تعجب نیست که به خاطر این موضع گیریهای آلمان، جاه طلبی های برلین برای عضویت دایم در شورای امنیت سازمان ملل مورد حمایت واشنگتن قرار نمی گرفت.^{۳۴} در طول تاریخ آلمان هرگز پیش از این چنین اختلاف سیاسی عمیقی با ایالات متحده آمریکا که بر سر بحران عراق و رژیم صدام به وجود آمده بود، پیش نیامده بود.^{۳۵} در بحران عراق، آلمان و فرانسه سیاست یکسانی را دنبال کردند و در تمام مراحل بحران عراق جزو جناح مخالف و بدبین نسبت به جنگ بودند. بیش از همه، انگلستان به دلایل سیاسی داخلی نگران تک روی ایالات متحده بدون اجازه سازمان ملل بود و در تلاش بود قطعنامه ای را به تصویب برساند که به جنگ مشروعیت بدهد. فرانسه و روسیه تهدید به وتو می کردند و همراه با آلمان مشترکاً در تاریخ ۲۰۰۳/۲/۱۰ اعلام کردند: «به جای جنگ گزینه های دیگر هم وجود دارد.» بدین معنا که آنچه در قطعنامه ۱۴۴۱ برای خلع سلاح صلح آمیز عراق مطرح شده، به طور کامل به اجرا در نیامده است. در تاریخ ۲۰۰۳/۳/۱۴ فرانسه و آلمان در یک طرح قطعنامه ای پیشنهاد کردند که بازرسی سلاح در عراق تمدید شده و مدت زمان آن نیز افزایش یابد. در این میان، اکثریت اعضای دایم و غیردایم شورای امنیت سازمان ملل مخالفت خود را با جنگ اعلام کردند. بنابراین موفقیت در تصویب قطعنامه ای که مشروعیت جنگ را تأیید کند، حاصل نشد و آمریکا و بریتانیا تهاجم خود را به عراق بدون اجازه سازمان ملل آغاز کردند.^{۳۶}

بعد از اینکه ائتلاف شرودر- فیشر در انتخابات مجلس ملی در سال ۲۰۰۲ برنده شد، حکومت آلمان آشکارا تلاش می کرد تا روابط فرا آتلانتیکی را بهبود بخشد؛ اگرچه هنوز تفاوت عقیده در مورد جنگ احتمالی در عراق وجود داشت. در همین راستا و برای جلب رضایت ایالات متحده بود که در نشست ناتو در ورشو، وزیر دفاع آلمان این مسأله را مطرح کرد که «آلمان می تواند به همراهی هلند رهبری و هدایت گروه امنیتی چندملیتی (ایساف) در افغانستان را بر عهده بگیرد.» دو روز بعد از انتخاب مجدد شرودر، او به لندن سفر کرد تا در آنجا به کمک تونی بلر نزدیکی مجدد به حکومت بوش را فراهم سازد. در ۷ نوامبر ۲۰۰۲،

مجلس ملی آلمان بدون بحث و مناظره آنچنانی شرکت آلمان در عملیات آزادی پایدار در افغانستان را تمدید کرد. یک روز بعد، شورای امنیت قطعنامه ۱۴۴۱ را برای تهدید عراق در صورت عدم همکاری با سازمان ملل به تصویب رساند. اواخر نوامبر ۲۰۰۲، مناظره بین مخالفان جنگ و موافقان جنگ در شورای امنیت تشدید شد. در آغاز سال ۲۰۰۳، آلمان در شورای امنیت سازمان ملل عضویت غیردایم را برعهده گرفت. در ۲۳ ژانویه ۲۰۰۳ صدر اعظم آلمان در مراسم مبارزه انتخاباتی ایالت نیدرزاسن در گسلار اعلام کرد که «آلمان در شورای امنیت هرگز قطعنامه ای که جنگ در عراق را مشروعیت بخشد، تایید نمی کند.» در همین زمان از سوی واشنگتن سریعاً پاسخ رسید که دونالد رامسفلد، آلمان را جزو اروپای کهنه می داند. رامسفلد در مرکز مطبوعات خارجی واشنگتن اذعان داشت: «اکنون شما اروپا را شامل آلمان و فرانسه می دانید. اما من این طور فکر نمی کنم. به نظر من اینها جزو اروپای کهنه هستند. اگر شما به کل اروپا در ناتو بنگرید، می بینید که مرکز جاذبه و گرانش به سمت شرق است. در شرق شما تعداد اعضای جدید زیادی را می بینید، اگر شما فهرستی از کل اعضای ناتو و همین طور کل کشورهایی که اخیراً برای عضویت در ناتو دعوت شده اند را در نظر بگیرید، حدود ۲۶ کشور می شوند. آلمان و فرانسه در این میان معضلی شده اند (...). اما اگر شما به سایر کشورهای اروپایی نگاه کنید، خواهید دید که اینها با فرانسه و آلمان همراه نیستند، آنها با ایالات متحده هستند.»^{۳۷}

آغاز فوریه سال ۲۰۰۳ آلمان ریاست شورای امنیت سازمان ملل را برای مدت یک ماه برعهده گرفت. هم زمان بحث دیپلماتیک برای راه حل سلاحهای کشتار جمعی در عراق وارد مرحله داغی شد و ایالات متحده اصرار داشت که عدم همکاری عراق را به اثبات برساند تا بتواند قطعنامه ۱۴۴۱ را عملی سازد. در سوم فوریه ترکیه درخواستی را از آلمان مطرح ساخت مبنی بر اینکه، آیا در صورت حمله نظامی به عراق، مانند اسرائیل، به ترکیه نیز سیستم دفاع هوایی پاتریوت تحویل داده می شود یا خیر. در ۱۰ فوریه ترکیه این خواسته خود را در شورای ناتو عیناً مطرح ساخت. آلمان، بلژیک و فرانسه با وجود آغاز برنامه های دفاعی لازم خواسته ترکیه را رد کردند؛ چرا که می ترسیدند با چنین اقدامی در واقع به نوعی به

لشکرکشی آمریکا مشروعیت داده شود. حکومت بوش به خاطر این عدم توافق اعضا، به انتقاد شدید از سیاست آلمان در رابطه با هم‌پیمانان ناتو پرداخت. نیکلاس برنز در طی این مشاوره‌ها از تجربه نزدیک به مرگ^(۱) در ناتو صحبت کرد؛ چراکه اعضای ناتو را به سمت اختلاف نظر پیش می‌برد، اما بلافاصله از سوی طرفین به شدت برای مصالحه تلاش شد.^{۳۸} بعد از اینکه ترکیه به طور رسمی و بر اساس ماده ۴ قرارداد ناتو، مشورت درباره محافظت ترکیه را خواستار شد، تصمیم بعد از یک هفته بحث بی نتیجه در شورای ناتو به کمیته برنامه دفاعی منتقل شد و در ۱۶ فوریه سال ۲۰۰۳ توافق حاصل شد که در صورت حمله نظامی به ترکیه از حمایت و پشتیبانی هواپیماهای آواکس و موشکهای ضدهوایی مانند واحدهای ویژه نظامی برای محافظت در برابر ابزار جنگی شیمیایی و بیولوژی در چارچوب ناتو برخوردار خواهد شد.^{۳۹} ماده ۴ قرارداد ناتو که ترکیه به آن استناد کرده بود، مربوط به همکاری اعضای ناتو در صورت تهدید شدن هر یک از اعضای ناتو بود.^{۴۰}

در ۵ فوریه پاول، وزیر امور خارجه آمریکا، در سخنرانی اش در شورای امنیت سازمان ملل مدارکی را ارائه داد که در صدد بود نشان دهد با وجود بازرسی سلاح توسط سازمان ملل، عراق بازهم در حال ساختن سلاحهای کشتار جمعی است. برای یوشکا فیشر از جانب حکومت آلمان، این دلایل قانع کننده و توجیه کننده جنگ نبودند و هنگامی که وزیر دفاع ایالات متحده، دونالد رامسفلد، در سخنرانی اش در کنفرانس امنیتی در مونیخ آلمان دلایل کالین پاول در ۶ فوریه ۲۰۰۳ را تکرار کرد، وزیر امور خارجه آلمان به صراحت بیان داشت: "I am not convinced من متقاعد نشده‌ام." در شورای امنیت، آلمان در موضع مخالفت خود با ایالات متحده باقی ماند و در ۲۵ فوریه سال ۲۰۰۳ به همراه پاریس و مسکو طرح قطعنامه ای را به بحث گذاشتند که طبق آن بازرسی سلاح در عراق دست کم چهار ماه بیشتر می شد. در ۱۶ مارس آلمان، روسیه و فرانسه آخرین ابتکار دیپلماتیک را آغاز کردند تا از بروز جنگ پیش گیری کنند. آنها خواهان یک سلسله اقدامات دقیق برای خلع سلاح در عراق شدند اما کمی قبل از آن، ایالات متحده، انگلستان و اسپانیا بر سر اقدام نظامی متحد

1. Near-death Experience

شده بودند.^{۴۱}

حکومت بوش نزد بسیاری از آلمانی‌ها محبوبیت خود را از دست داد و انتقاد به عملکرد یک جانبه ایالات متحده و برخورد آن با پروتکل کیوتو نیز رو به افزایش بود.^{۴۲} افکار عمومی آلمان متقاعد شد که آمریکا دیگر قابل اعتماد نیست و خودخواهانه به دنبال اهداف خود است، آن هم بدون توجه به منافع سایر کشورها و جامعه بین الملل. صلح جهانی امروزه نه تنها از طریق تروریسم بین الملل، بلکه از طریق تلاشهای قدرت جهانی یعنی آمریکا نیز تهدید می شود. اهداف توضیح داده شده توسط سیاست آمریکا مانند رسیدن به آزادی، دموکراسی و حقوق بشر قابل باور نیستند، بلکه منحصراً بهانه ای برای تضمین سلطه جویی آمریکاست. در سالهای جنگ سرد، ایالات متحده امنیت اروپای غربی را تضمین و به اتحاد آلمان نیز کمک کرد، اما تشکر در قبال این دین بزرگ هم بالاخره محدودیت زمانی دارد.^{۴۳} نظرسنجی های مارس سال ۲۰۰۳ نشان داد که ۶۹ درصد آلمانی ها مخالف جنگ و ۸۴ درصد معتقد بودند که هیچ توجیهی برای این جنگ وجود ندارد. نظر مثبت مردم آلمان در مورد ایالات متحده به شدت کاهش یافت و از ۷۸ درصد در سال ۱۹۹۹ به ۲۵ درصد در مارس سال ۲۰۰۳ رسید.^{۴۴} با گسترش مبارزه با تروریسم اکثریت اروپایی ها و ۷۴ درصد آلمانی ها با نسبت دادن بوش به عنوان محور شرارت به کشورهای ایران، عراق و کره شمالی مخالف بوده و بوش را مورد انتقاد قرار دادند.^{۴۵}

قبل از اینکه پایان جنگ در ماه می سال ۲۰۰۳ توسط بوش به طور رسمی اعلام شود، بحث بازسازی عراق مطرح بود. طبق بیانیه دولت در مجلس ملی آلمان در ۳ آوریل ۲۰۰۳، شرودر اعلام کرد که «بازسازی عراق تنها باید تحت حمایت سازمان ملل انجام گیرد». حکومت آمریکایی در بغداد توسط شرودر کاملاً رد شد. برای حکومت آلمان مهم بود که ملت عراق پس از غلبه بر حاکم دیکتاتور، هرچه سریع تر حاکمیت کامل را به دست بیاورند. وزیر دفاع آلمان در ۶ آوریل ۲۰۰۳ آشکار کرد که «در صورتی که ایالات متحده آمریکا یک حکومت آمریکایی در عراق بر پا کند، آلمان در بازسازی عراق مشارکت نخواهد کرد.» همین که مشخص شد ایالات متحده قصد ندارد به سرعت حاکمیت کامل عراق را پس بدهد و بازسازی عراق را به سازمان

ملل متحد واگذار کند، آلمان در ابتدا همکاری زیادی از خود نشان نداد و بدین ترتیب وزیر دارایی آلمان، در کنفرانس گروه ۷ در ۱۲ آوریل، خواسته ایالات متحده مبنی بر بخشیدن بدهی خارجی عراق از جانب آلمان را رد کرد. آیشل این گونه استدلال کرد که «عراق به خاطر ذخایر نفت، پتانسیل یک کشور ثروتمند را داراست.» حتی در سوم آوریل ۲۰۰۳ مجلس نمایندگان آمریکا این مسأله را تصویب کرد که «با شرکتهایی که دولتهای آنها مخالف جنگ عراق بودند، برای بازسازی عراق قرارداد منعقد نشود.» اما در ۱۳ اکتبر، همه اعضای شورای امنیت در قطعنامه ۱۵۱۱ به بازسازی عراق تحت رهبری ایالات متحده از طریق جامعه بین الملل جنبه قانونی دادند. اگرچه فرانسه، آلمان و روسیه موفق نشدند برنامه زمانی دقیقی که برای بازگرداندن حاکمیت عراق در نظر داشتند را عملی کنند، با قطعنامه موافقت کردند. بالاخره در ۲۷ فوریه ۲۰۰۴، شرودر و رییس جمهور آمریکا در کاخ سفید همدیگر را ملاقات کردند. نتیجه ملاقات آن بود که آلمان ۵ میلیارد دلار بدهی عراق را بخشید و علاوه بر این هر دو طرف بیانیه ای تحت عنوان پیمان آلمان - آمریکا برای قرن بیست و یک به امضا رساندند که رابطه فرآتلاتنیک میانی ایالات متحده و آلمان را بر پایه ای مستحکم قرار داد.^{۴۶}

بعد از پایان جنگ و پررنگ شدن نقش ناتو در عراق، کمک آلمان به این کشور نیز بیشتر شد. پس از نشست سران ناتو در استانبول در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۴، حکومت آلمان پشتیبانی از اقدامات آموزشی نیروهای نظامی عراق را اعلام کرد و پس از آن نیز برای مشارکت در اقدامات مشخص برای بازسازی ساختارهای مدنی عراق اعلام آمادگی نمود. آلمان برای اینکه خود را به ایالات متحده نزدیک کند، تصمیم گرفت جهت آموزش نیروهای امنیتی عراق در امارات متحده عربی نیز همکاری کند. در نوامبر سال ۲۰۰۴، آلمان در آموزش نیروهای امنیتی عراق در خارج از بغداد انجام وظیفه کرد. برای آلمان و کشورهایی که سربازی به عراق نفرستاده بودند، ماموریتهای آموزشی ناتو مجزا از نیروهای نظامی ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده بود.^{۴۷} اگرچه آلمان به خاطر قول سیاسی که داده بود هیچ سربازی به عراق نفرستاد، اما از طریق سازمانهای غیرنظامی کمک کرد. به طور کلی حمایتهای آلمان در زمینه بازسازی و ثبات عراق تا پایان سال ۲۰۰۴ به حدود ۲۰۰ میلیون دلار (۱۶۲ میلیون یورو) رسید.

کمکهای بشردوستانه آلمان تنها برای سال ۲۰۰۳ به چیزی حدود ۲۴ میلیون یورو رسید. مهم ترین طرح، کمکهای تکنیکی بود که برای بازسازی مجتمع آب رسانی و بازسازی اداره آب در بغداد انجام شد و تا پایان فوریه سال ۲۰۰۴ با موفقیت به پایان رسید. علاوه بر آن، دو پروژه در رابطه با تدارکات پزشکی در شمال شرقی و غرب عراق مورد حمایت قرار گرفت. کانون حمایتهای آلمان در بازسازی غیرنظامی، زیرساختها و ساختن نهادها بود.^{۴۸}

در رابطه با موضع گیری آلمان در مسأله عراق دلایل حقوقی و قانونی نیز وجود داشت؛ از جمله اینکه از نظر حقوقی آیا کاربرد زور علیه عراق مجاز است یا خیر؟ علاوه بر این، آلمان در مقابل هم پیمانان ناتو و به ویژه ایالات متحده وظیفه ای بر عهده داشت. این مسأله هم مطرح بود که طبق ماده ۲۶ قانون اساسی آلمان، اقدام به جنگ تهاجمی برای این کشور ممنوع است. طبق حقوق بین الملل هم عملیات نظامی و کاربرد زور در روابط بین الملل ممنوع می باشد. ممنوعیت کاربرد زور نه تنها در ماده ۲ بند ۴ منشور سازمان ملل به عنوان قرارداد حقوق بین الملل برای همه اعضای سازمان ملل آمده، از نظر عرفی هم این مسأله ممنوع است. البته در این رابطه دو استثنا مطرح شده است: یکی حق دفاع از خود که در ماده ۵۱ منشور سازمان ملل آمده و دیگری اقدامات شورای امنیت بر اساس فصل پنجم منشور که تصمیمهای شورای امنیت شرط یک حمله تهاجمی است و در صورتی ضرورت می یابد که نقض یا تهدید صلح صورت گرفته باشد. آمریکا و انگلستان هر دو توجیه را به کار بردند؛ حق دفاع از خود و تهدیدهای جدید از طریق تروریسم و سلاحهای کشتار جمعی، اما در آلمان به واسطه ماده ۲۶ و طبق پاراگراف ۸۰ قانون کیفری اقدام به جنگ تهاجمی قابل مجازات است.^{۴۹} برلین بر این عقیده بود که تنها با ابزار دیپلماتی می توان بر تهدید عراق غلبه کرد. دولت آلمان با انتقاد از خواسته آمریکا عکس العمل نشان داد و معتقد بود آمریکا با اقدام به جنگ تهاجمی، متعاقباً به کشتار شهروندان عراقی تن می داد.^{۵۰}

نتیجه گیری

سیاست اعلانی حکومت آلمان پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، مبارزه علیه تروریسم اعلام

شد. سیاستمداران آلمانی در اولین اقدام با قربانیان حادثه ابراز هم دردی کردند، و حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر را تهدیدی علیه امنیت بین‌المللی دانستند. آلمان همان توصیفی را که ایالات متحده در مورد عملیات تروریستی به عنوان اعلام جنگ داشت، تکرار کرده و در راستای سیاست چندجانبه‌گرایی و در چارچوب سازمان ملل و ناتو در کنار آمریکا قرار گرفت. همکاری آلمان و ایالات متحده به واسطه ارزشها و منافع مشترک میان دو کشور بود که در این رابطه نباید کمکهای ایالات متحده را در گذشته و پس از جنگ جهانی دوم به آلمان نادیده گرفت و همین مسأله باعث می‌شد آلمان خود را موظف به همبستگی سیاسی و اخلاقی نسبت به ایالات متحده بداند و حق دفاع از خود، اقدام برای کمکهای بشردوستانه و استفاده از نیروی نظامی را برای آلمانی‌ها قابل قبول می‌ساخت. پس از سیاستهای اعلانی، آلمان عملاً با شرکت در عملیات آزادی‌پایدار، همبستگی خود را با آمریکا نشان داد. شرکت آلمان در بازسازی ساختارهای مدنی در افغانستان و به عهده گرفتن مسئولیت در قبال بازسازی پلیس افغانستان، نشان دهنده تلاش آلمان در همکاری و پیوند با هم‌پیمانان است. اما در بحران عراق، صدراعظم آلمان بدون اینکه منتظر نتیجه بازرسان سلاح در عراق بشود، نظر منفی خود را قاطعانه اعلام کرد. آنچه برای دولت آلمان شعار مهم و حائز اهمیت بود، «جنگ هرگز» و «دیپلماسی قبل از زور» و توجه به افکار عمومی بود. مهم‌ترین دلیل ناسازگاری آلمان ارزیابی متفاوت دو کشور از «تهدید» بود. از دید آلمان این تهدیدی که ایالات متحده به آن اشاره می‌کرد، توجیه‌کننده جنگ نبود. علاوه بر آن، در این رابطه همه ابزارهای سیاسی به کار گرفته نشده بودند و دلیل مهم دیگر، همان افکار عمومی و رفتار حکومت آلمان بود که در هماهنگی با افکار عمومی و فرهنگ خویشتن‌داری انجام گرفت. اگرچه آلمان سعی کرد با فرانسه و روسیه هم‌گام شود و این مسأله ظاهراً چندجانبه‌گرایی آلمان را نشان می‌دهد، اما این رفتار صرفاً برای ایجاد بلوک در مقابل ایالات متحده بود، نه برای همکاری و هماهنگی چندجانبه. حکومت آلمان از آن می‌ترسید که حمله نظامی باعث افزایش تروریسم شده و منطقه دچار بی‌ثباتی شود. در واقع، موضع‌گیری آلمان در مرحله داغ مبارزه انتخاباتی سال ۲۰۰۲ از اثرگذاری افکار عمومی داخلی بر سیاست خارجی آلمان حکایت دارد. آلمان در این

بحران به ایالات متحده نه گفت، اما به کمکها و اقدامات بشردوستانه خود به عراق و بازسازی این کشور ادامه داد.



1. Rolf Clement & Paul Elmar Iris, *50 Jahre Bundeswehr*, Hamburg, Berlin: Verlag E.s. Mittler & Sohn, 2005, p.55.
2. Dirk Nabers, *Allianz gegen den Terror*, Wiesbaden: VS Verlag für Sozialwissenschaften, 2005, p. 232.
3. Christian Hacke, *Die Aussenpolitik der Bundesrepublik Deutschland*, 2Auflage, Berlin: Ullstein Buchverlag, 2004, p. 476.
4. Dirk Nabers, op.it., pp. 233-234.
5. Ibid., p. 281.
6. BT-Drs.(Drucksachen des Deutschen Bundestages) 14/7296. (7.11.2001), "Antrag der Bundesregierung Einsatz bewaffneter deutscher Streitkräfte bei der Unterstützung der gemeinsamen Reaktion auf terroristische Angriffe gegen die USA auf der Grundlage des Artikels 51 der Satzung der Vereinten Nationen und des Artikels 5 des Nordatlantikvertrags sowie der Resolution 1968(2001) und 1337(2001) des Sicherheitsrats der Vereinten Nationen."
7. "Krieg_in_Afghanistan," eingesehen am 26.5.2006, at: http://de.wikipedia.org/wiki/krieg_in_Afghanistan
8. Dirk Nabers, op.cit., pp. 281-284.
9. Christian Hacke, "Deutschland, Europa und der Irakkonflikt," *Aus politik und Zeitgeschichte*, 2003, B 24- 25, Bonn: Bundeszentrale für Politische Bildung, S.9, p. 479.
10. Markus Wolfle, *Die Auslandseinsätze der Bundeswehr*, Bonn: Bernard & Graefe Verlag 2005, p. 89.
11. Ibid.
12. Peter Strutynski, "ES wird Tote geben. Die Bundeswehr will die Führung in Afghanistan übernehmen," 2005, eingesehen am 24.5.2006, at: <http://www.uniKassel.de/fb5/frieden/regionen/Afghanistan/Strutynski2.html>
13. Christian Hacke, *Die Aussenpolitik der Bundesrepublik Deutschland*, 2Auflage, Berlin: Ullstein Buchverlag, 2004, p. 480.
14. Johannes Varwick, "NATO Politik der rot-grünen Bundesregierung 1998-2003," *Zeitschrift für politik wissenschaft*, 2004, p. 22, 14Jg, Heft 1/04, Wiesbaden: VS Verlag für sozialwissenschaft, S, 98.
15. Afghanistan (5.12.2001). eingesehen am 24.5.2006, <http://archiv.tagesspiegel.de/archiv/05.12.2001/ak-po-au-449113.html>
16. Hans- Joachim Vergau, "Die Sicherheitssektor- Reform in Afghanistan mit tragender Rolle Deutschlands," in: *Verfassung und Recht in übersee*, 2004, p. 373, 37Jg- 3. Quartal, S. 371- 379.
17. Ulrike Bajohr, "Deutschland und das State Building in Afghanistan," 2005,

eingesehen am 24.5.2006

http://www.fernuni-hagen.de/amerika/md/context/politikwissenschaft/ha_bajohr.pdf

18. Nadine Jakobs, "Deutsche Sicherheitspolitik nach dem 11 September 2001," 2005, eingesehen am 6.6.2006:

<http://www.deutscheausienpolitik.de/resources/monographies/jakobs.pdf>

19. Rolf Clement & Paul Elmar Jris, op.cit., p. 57.

20. Auswärtiges Amt, "Stabilität und Aufbau. Aktivitäten der deutschen ISAF-Provincial Reconstruction Teams in Kundus und Faisabad," 2005, eingesehen am 10.5.2006: http://www.auswaertigesamt.de/www/de/infoservice/download/pdf/friedenspolitik/afghanistan/factsheets/prts_Kundus_faisabad.pdf

21. Béla Anda, "Deutschland will ISAF Führung in Afghanistan übernehmen," 2002, eingesehen am 24.5.2006: <http://openpr.de/news/24953.html>

22. Rolf Clement & Paul Elmar Jris, op.cit.

23. Auswärtiges Amt, op.cit.

24. Nadine Jakobs, op.cit.

25. Dirk Nabers, op.cit., p. 289.

26. Christian Hacke, *Die Aussenpolitik der Bundesrepublik Deutschland*, 2. Auflage, Berlin: Ullstein Buchverlag, 2004, pp. 508-510.

27. Rolf Clement & Paul Elmar Jris, op.cit., p. 58.

28. Helga Haftendorn, "Deutsch - amerikanische Beziehungen," *Gesellschaftliche Monatshefte*, 2003, Nr. 4, S. 207, 208, 209.

29. Mario Stumm, "Eine neue Qualität der transatlantischen Beziehungen?" 2004, eingesehn am 5.6.2006:

<http://www.deutscheausienpolitik.de/resources/dossiers/transatlantischenbeziehun.pdf>

30. Friedrich Mielke, "Die deutsch- amerikanische Krise," *Die Politische Meinung*, 2003, p. 17, Nr. 399, Februar, Osnabrueck: Verlag Fromm.

31. Welt Die, "Justizministerin sorgt für Eklat," 20.9.2002.

32. Friedrich Mielke, op.cit.

33. Helga Haftendorn, op.cit., p. 208.

34. Christian Hacke, "Die Aussenpolitik der Bundesregierung Schröder/ Fischer in Zeitgeschichtlicher perspective," *Politische Studien*, Heft 402, 56. Jg, München: Atwerb- Verlag KG, S. 30, 2005, p. 80.

35. Walter Schilling, "Deutschland und Amerika," *Liberal*, 2003, 45. Jg, n. 3, Berlin: liberal Verlag, p. 8.

36. Müller- Brandeck- Bocquet, Gisela, "Der deutsch - französische Gleichklang in der Irak- Krise- Ausgangspunkt für weitere aussen- und Sicherheits politische Gemeinsamkeiten?" *Politische Studien*, 54. Jg, Heft 392, November/ Dezember, München: Atwerb- Verlag KG, 2004, S. 45- 46.

37. Dirk Nabers, op.cit., p. 246.
38. Walter Schilling, op.cit., p. 10.
39. Johannes Varwick, "Deutsche Sicherheits- und Verteidigungspolitik in der Nordatlantischen Allianz: Die Politik der rot-grünen Bundesregierung 1998- 2003," In: (Hrsg) Harnisch, Sebastian, Deutsche Sicherheitspolitik, Baden Baden: Nomos Verlagsgesellschaft, 2004, p. 25.
40. "Deutschland schliesst sich Veto gegen Nato- pläne zu Irakkrieg an," 2003, eingesehen am 12.6.2006:<http://www.welt.de/datd/2003/02/10/40652.html>
41. Mario Stumm, op.cit.
42. Friedrich Mielke, op.cit.
43. Gebhardt Schweigler, "Die unbequeme Weltmacht: Herausforderungen transatlantischer Beziehungen," eingesehen am 31.5.2006:
<http://www.deutsche-aussenpolitik-de/resources/dossiers/schweigler.pdf>
44. Karin L. Johnston, "die mediale Vermittlung des Irak-Konflikts in Deutschland und den USA," 2005, In: (Hrsg). Jager, Thomas/ Hse, Alexander/Oppermann, Kai, *Transatlantische Beziehungen*, Wiesbaden: VS Verlag für Sozialwissenschaften, p. 429.
45. Pew Research Center for the people & the press, "Americans and Europeans Differ widely on Foreign policy Issues," (25.7.2006), 2002, p. 1, from:
<http://people-press.org/reports/print.php3?>
46. Mario Stumm, op.cit.
47. Horst Bacia, " Verfeinerter Operationsplan," *Frankfurter Allgemeine Zeitung /FAZ*, 18.11.2004.
48. Dirk Nabers, op.cit., p. 291.
49. Andreas Paulus, " Deutschland/ Irak," 2003, eingesehen am 31.5.2006:
<http://www.2.amnesty.de/internet/deall.nsf/0/2a768b674859c968c1256c950047d1d6?openDocument>
50. Walter Schilling, op.cit., pp. 9, 12.